

رساندند: مثلاً مسلمانان سنی و شیعیان امامیه و صلیبیان مسیحی (در سوریه) و اسماعیلیه مستعلیه را در مصر. اگر کسی از خودیها هم‌معتون به‌نیانت می‌شد کشته می‌شد. جوانانی که برای اجرای احکام قتل گسیل می‌گشتند علی‌العاده خود نیز کشته می‌شدند. اینان با این وصف ایمان راسخ داشتند که «فداکاری» ایشان در راه ایمان و اعتقاد، در بهشت و باغهای مصفا و کاخهایی با حوریان زیبا و همه لذایذ را به‌رویشان می‌گشاید. فدائیان که از عوام فرقه بودند نمی‌دانستند که تعالیم باطنی فرقه اسماعیلی بهشت را ایهامی از علم و لذایذ صرفاً روحانی می‌داند. البته شور و حرارت تروریستهای فدائی يك انگیزه طبقاتی دیگر نیز داشت، و آن تفرو کینه‌ای بود که فرزندان روستاییان و پیشوران نسبت به ملوک و بزرگان و توانگران و ثروتمندان داشتند. میان مسلمانان و مسیحیان عقیده استواری رایج بود که گویا سران اسماعیلی برای آماده کردن جوانان فدائی، آنان را با حشیش تخریر می‌کنند^۱ تا رؤیای بهشت را در مخیله او برانگیزند و اراده‌اش را برای اجرای عمل قتل محکم سازند. ظاهراً این افسانه‌ای بیش نیست.

با این وصف شاید همین افسانه بهانه‌ای شده که نزاریان ایران و سوریه را در قرن ششم و هفتم هجری «حشاشین» بنامند. در ممالک اسلامی این لقب را هم در اصطلاح عوام و هم در کتب و تألیفات به‌کار می‌بردند (از آن جمله دو مورخ ایرانی رشیدالدین و حمدالله مستوفی قزوینی آن را به‌کار برده‌اند)^۲. این اصطلاح به‌واسطه صلیبیان به‌صورت آساسن «*assassin*» و به‌معنی قاتل وارد زبانهای ایتالیایی و فرانسوی گشت. محققان توجهات دیگری نیز برای منشأ کلمه آساسن پیشنهاد کرده‌اند و از آن جمله کلمه «حسینون» است (به‌معنی پیروان حسن صباح). در ایران نزاریان را «باطنیه» و «بواطنه» نیز می‌خواندند ولی بیشتر «ملحد» شان (عربی، جمع آن «ملاحده») می‌نامیدند. کلمه «ملحد» به‌معنی «مرتد» است، ولی تقریباً منحصر به تسمیه همه شاخه‌های اسماعیلیه بوده. برعکس کلمه «رافضی» که آن هم به‌تقریب همان مفهوم «مرتد» را داشته (۳۵۸)، تقریباً فقط در مورد شیعیان میان‌رود - یعنی زیدیه و امامیه - استعمال می‌شده.

قتلهای سیاسی از سوازم تعالیم نزاریه حشیشیه نبوده. گذشته از این تروریزم و قتل مخالفان را حسن صباح ابداع نکرده بود و پیش از وی نیز اسماعیلیه ایران به‌این کار دست می‌زدند. ظاهراً تروریزم و قتل مخالفان، وسیله مبارزه علیه تعقیبات و ایذاء و شکنجه و کشتاری بوده که از طرف سلجوقیان و دیگر امرا و سلاطین مخالف نزاریان برضد ایشان اعمال می‌شده. ولی از زمان حسن صباح ترور و قتل نفس از طرف نزاریان به‌میزان وسیعی به‌کار بسته شد.

۱ - حشیش (یا بینگه) مخدری است که از نوعی کتف (شاه‌دانه) گرفته می‌شود. درباره تهیه حشیش رجوع شود به: Cl. Huart - Beng. Et. T.I. در قریبهای پنجم و ششم هجری هنوز در ایران از حشیش چندان اطلاعی نداشتند و این مخدر را همچون شیئی مرموز می‌دانستند و رم‌مودی از آن آگاه بودند. ۲ - در بخش تاریخ اسماعیلیه جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی چنین چیزی دیده نشده. مؤلف شماره‌ای به‌جای ر و شماره صفحه نهم‌های که در دست دارد نکرده. معلوم نیست این‌خبر را از کجا آورده - ۴.

یکی از نخستین کسانی که پس از تصرف قلعه الموت به دست حسن صباح، قربانی نزاریان شد همانا وزیر شهیر ایرانی سلجوقیان، نظام‌الملک، بود که کتاب «سیاستنامه» به وی نسبت داده می‌شود. نظام‌الملک در سفر سلطان ملکشاه (از ۴۶۵ تا ۴۸۵ حکومت کرد) همراه وی بود و در منزلگاهی نزدیک نهاوند شبانه خواست به‌خیمهٔ زوجهٔ خود رود. جوانی دیلمی که به‌ظاهر می‌خواست عریضه‌ای تقدیم کند وزیر را متوقف ساخت و ناگهان کاردی به‌درد کرد و ضربهای مهلک بر او وارد آورد (۱۰ رمضان سال ۴۲۸۵هـ). این شیوهٔ عمل برای فدائیان هادی بود. فخرالملک پسر نظام‌الملک نیز، که به‌وزارت رسیده بود به‌کین‌خواهی خون‌عه‌ای از اسماعیلیه به‌همین منوال مقتول گردید (۵-۵هـ). فدائیان غالباً پس از اجرای قتل نام‌پیشوای نزاریان را به‌زبان می‌آوردند.

در بخش دوم جامع‌التواریخ رشیدی (آغاز قرن هشتم هجری) در فصل مربوط به‌تاریخ اسماعیلیان الموت سه فهرست منقول است و اسامی مقتولان را به‌دست اسماعیلیان در عهدحسن صباح و کیابزرگ‌امید و فرزندان او محمد اول، یعنی در فاصلهٔ سالهای ۴۸۵ و ۵۵۸هـ، به‌دست می‌دهد. اسامی فدائیان و رفیقانی که به‌این قتلها دست یازیدند نیز در فهرستهای مزبور آمده است.^۱ این فهرستها از یکی از متون نزاری تحت عنوان «سرگذشت سیدنا» که به‌دست مانرسیده و مورد استفادهٔ رشیدالدین واقع شده، مأخوذ است.

در فهرستهای مقتولین (مجموعاً ۷۵ نفر) اسامی ۸ سلطان و خلیفه و اتابک (و از آن جمله خلیفهٔ فاطمی و امام مستعلیان‌الامر، و خلقای غبازی مسترشد و پسر و جانشین او رشید، و داود نتیجهٔ ملکشاه و سلطان عراق) و ۶ وزیر و ۱۷ امیر و والی (حکام نواحی) و ۶ رئیس (سران شهر) و ۱۳ قاضی و مفتی نواحی مختلف (قزوین و همدان و اصفهان و ری و کرمان و گرگان و کوهستان و تبریز و تغلیس) و سران فرق منهی مانند «مقدم» (پیشوای کرامیه) (در نیشابور) و اسامی زبیدهٔ طبرستان، و درباریان و مأموران عالی مقام و دانشمندان و سادات و همچنین چند تن از نزاریان که به‌فرقهٔ خود خیانت ورزیده بودند (و میان ایشان یکی از داعیان

۱- رشیدالدین فضل‌الله (Jami at - tawarikh, part of Ismaili History) ص ۱۳۲-۱۳۷
 ۱۳۴-۱۴۵، ۱۶۰-۱۶۱. وضع اجتماعی تقریباً همهٔ مقتولین در این فهرستها قید شده ولی دربارهٔ موقع اجتماعی قاتلان ایشان سخنی نرفته است، مگر در موارد نادره، مثلاً: از حسن سراج (دویدار در صفحه ۱۴۶ و ۱۳۷) یاد شده و حسین سراج (ص ۱۶۰) و محمدصیاد (صیاد پرتندگان و یادان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷) و سراجنام «غلام‌روس» که ابوالفتح دهستانی وزیر سلطان برکیارق سلجوقی را در ۴۰۰هـ به‌قتل رسانید. «غلام روسی» در ایران ممکن است یکی از هزاران اسیران روسی بوده، که ترکان قپچاق (که در منابع روسی به‌نام «پالوتسی» از آنان یاد شده) به‌هنگام دستبردهای خویش به «روسهٔ کیف» گرفته و یا خود برده‌بودند، زنان پس از طریق بنادر کریمه و برده‌فروشان، در کشورهای کیف آسیای مقدم به‌معرض فروش می‌گذاشته‌اند. «غلام‌روس» یاد شده احتمالاً در اطمینان به‌ترد نزاریان الموت گرفته و تعالیم ایشان را پذیرفته بود. بهر تقدیر محققان بالا راده و به‌میل خود وظیفهٔ فدائی و قاتل را پذیرفته بوده. در قابوس‌نامه (فصل ۲۳) نیز از غلامان روسی که در قرن پنجم در ایران وجود داشته‌اند یاد شده است.

پیشین نیز دیده می‌شود) ذکر شده است. تقریباً همه اشخاصی که نامشان در فهرستها آمده از سران لشکری و مأموران عالی مقام، یا روحانیان بلند پایه بوده‌اند. این فهرستها کامل نیستند؛ مثلاً اسامی قربانیان بعدی نزاریان و از آن‌جمله مارکی کونراد مونفرا، پیشوای صلیبان سوریه (مقتول به سال ۱۱۹۲ م) و غیره در فهرست نیامده. از فهارس رشیدالدین پیداست که گاه قاتل واحدی مرتکب ۲-۳ قتل می‌شده، و بنابراین پس از قتل اولی موفق به فرار شده‌هاکش نکرده بودند. گاه که قتل دشوار درپیش بوده سه یا چهار فدائی و رفیق، یا حتی عده‌ای بیشتر مأمور آن می‌شدند. مثلاً قتل خلیفه آمر فاطمی، پسر مستعلی، در سال ۵۲۵ هـ. در قاهره به‌دست ۷ رفیق، و قتل مسترشد خلیفه عباسی در سال ۵۳۰ هـ نزدیک مراغه توسط ۱۴ تن از رفیقان صورت گرفت.

علی‌الرسم این قتلها به‌خونخواهی نزاریانی که زنده سوزانده و یا اعدام شده بودند، یا تزییقات و ایذایی که علیه ایشان اعمال می‌گردیده وقوع می‌یافته. ولی باید در نظر داشت که قتلهای انفرادی شیوه مبارزه اصلی نزاریان محسوب نمی‌شده. و تبلیغات و مبارزه مسلحانه عام (قیام عام یا جنگ) در درجه اول اهمیت قرار داشته.

سران نزاری چون به‌اراضی وسیعی دست یافتند خود به‌فئودال مبدل شدند. از نیمه دوم قرن ششم هجری دو گروه در میان نزاریان پدید آمد: یکی از آنها، ظاهراً، نماینده اشراف فرقه بوده و گروه دیگر نماینده قشرهای پایین آن. حسن دوم، این محمدبن کیا بزرگ امید (از ۵۵۸ تا ۵۶۲ هـ حکومت کرد) سومین کسی که بعد از حسن صباح زمام امور را به‌دست گرفته بود کوشید تا بر گروه اخیر الذکر تکیه کند. حسن دوم در سال ۵۶۰ هـ خود را خلف علی و فاطمه و محمد ابن اسماعیل و المستنصر و نزار اعلام کرده و بنابراین درجه «معصومیت» برای خویشان قائل شد و آغاز عصر جدید یعنی پایان دنیا و «قیامت» و به‌عبارت دیگر «رستاخیز» را اعلام کرد. بنا به‌تعالیم اسماعیلیان فقط ایشان برای زندگی نوین «در بهشت روحانی» بسرخواستند و تعالیم «ظاهری» و نمازها و تشریفات و احکام شریعت از آن زمان برای عامه مؤمنان به‌آن منتهب غیر واجب شد. این عمل در واقع اعلام تساوی سران فرقه با افراد درجات پایین بوده است. حسن دوم پس از یک سال و نیم، احتمالاً به‌تلقین سران فرقه، در قلعه لمبسر به‌دست برادر زن خود کشته شد. برادر زن وی فئودال توانگری از بازماندگان آل بویه و شیعه‌ای میانرو بوده است. محمد دوم، پسر حسن دوم، به‌خونخواهی پدر همه افراد خانواده قاتل را از دم تیغ گذراند. وی خط مشی پدر را تعقیب کرد و در نتیجه اعضای جدید بسیاری از میان قشرهای پایین خلق به صفوف فرقه وی پیوستند.

در آن هنگام سران فرقه که ثروت و زمین به‌هم زده و به فئودال مبدل شده بودند، از شور و حرارت و فعالیت اعضای عادی آن بیمناک شدند. سران مزبور می‌خواستند اراضی و

قلاع و امتیازات را برای خویش حفظ و مسجل کنند. و بدین سبب تعالیم مربوط به نزدیکی «آخر الزمان» باب آنان نبود. اشراف نزاری در آن روزگاران می کوشیدند با فتوایهای سنی ایران نزدیک شوند و توده مردم را مهار کنند. حسن سوم، فرزند و جانشین محمد دوم، مبین این روحیه بوده است و به بهانه «بازگشت به صد اسلام و زمان پیامبر» تعالیم «ظاهری» و اجرای احکام شریعت و نمازهای مقرر و روزه را مجدداً واجب اعلام کرد. وی مساجد را احیا نمود و رسم نماز جماعت و ایراد خطبه را که از دیر باز متروک شده بود، تجدید کرد. حسن سوم به سنجان تقرب جست و امر کرد تا نام خلیفه عباسی الناصر را در خطبه بیاورند. و مادر خود را به زیارت مکه گسیل داشت. سنجان بر اثر این اعمال وی به او لقب «نومسلمان» دادند.^۱

در زمان حسن سوم مبارزه داخلی در فرقه مزبور به صورت بسیار حادی درآمد. حسن سوم را در سال ۶۱۷ هـ. زهر خوراندند. و پس از مرگ او تعالیم اسماعیلی مجدداً احیا شد. محمدمصوم فرزند و جانشین وی سلطنت می کرد نه حکومت. در کاخ خویش در بهروی خود بسته بود. و هر دو گروه رقیب می کوشیدند از طرف او و به نام او عمل کنند. سران اشراف مسلک فرقه که می خواستند قلاع و اراضی را از دست نهند آماده فرمانبرداری از فاتحان مغول بودند. اما افراد عادی فرقه از «جهاد» با مغولان طرفداری می کردند. محمد سوم در حالت مستی مقتول شد. فرزند او خورشاه برای اجرای خواست هلاکو خان مغول فاتح ایران (مؤسس دولت و بنیان مغولی در ایران) و نوه چنگیز خان موافقت کرد طوق اطاعت برگردن نهد و قلاع را ویران سازد و کلیسای قصور و گنجینه ها را تسلیم کند، ولی به سبب مقاومت افراد عادی فرقه نتوانست همگان مواعید را مجری سازد. سرانجام هلاکو خان الموت را محاصره و مسخر کرد. به خورشاه تأمین جانی داده شد و وی به اردوگاه هلاکو خان رفت (۶۵۴ هـ). هلاکو خان خورشاه را به مغولستان، نزد خان بزرگ منکوقاآن (برادر خویش) اعزام کرد و منکو فرمود تا خورشاه را به قتل رسانند. افراد عادی فرقه نزاری مبارزه را دنبال کردند. قلعه گردکوه سه سال پایداری کرد و قلاع و قصور مستحکم قهستان فقط در طی بیست سال به تدریج فرمانبردار و مسخر گشتند. ولی پیروان فرقه لااقل تا اواسط قرن نهم هجری در قهستان باقی ماندند.

اکنون اسماعیلیه نزاری (نوا اسماعیلیان) فقط در سوریه (در ناحیه مصیبه) و در حدود چند هزار نفر در عمان و در برخی نقاط ایران (در ناحیه کوهستانی محلات - نزدیک قم) و شمال افغانستان باقی مانده اند. تقریباً همه ساکنان بدخشان (در شمال شرقی افغانستان کنونی) نزاریان هستند. تا دهه چهارم قرن بیستم همه مردم برخی از نواحی شرقی تاجیکستان شوروی و اهالی پامیر (که اکنون ناحیه خود مختار کوهستان بدخشان نامیده می شود) نزاری بوده اند.

کانون اصلی نزاریان به هندوستان منتقل شد. و مهاجرت ایشان به آن سرزمین از قرن سیزدهم میلادی آغاز گشت و به ویژه از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی شدت یافت. رئیس ایشان که مقام خویش را عادتاً به ارث صاحب می‌شود و لقب آقاخان دارد در نزدیکی شهر بمبئی زندگی می‌کند. آقاخان اول در سال ۱۸۳۸ م. از ایران (ناحیه محلات) به هندوستان مهاجرت کرد. دودمان آقاخانها از اعقاب کیا بزرگ امید شمرده می‌شوند (و بنابراین طبق افسانه موجود از طریق خاندان فاطمیه اصلشان به علی (ع) و فاطمه (ع) می‌رسد). نزاریان آقاخان کنونی (کریم) را (از سال ۱۹۵۷ م) چهل و هشتمین امام بعد از علی (ع) می‌دانند. کریم آقاخان زمینداری میلیونر است. همه نزاریان باید عشر در آمد خویش را به او بپردازند. از ستاد او اکنون نیز داعیان و مبلغانی به اطراف اعزام می‌شوند، و ایشان هم اکنون در افریقا دارای تبلیغات شدید و پردامنه‌اند. جماعت‌های نزاری تا دریاچه تانگانیکا بسط و توسعه یافته‌اند. در هندوستان بیش از ۲۵۰ هزار نفر نزاری زندگی می‌کنند.

اکنون مستعلیان در یمن و هندوستان وجود دارند و ایشان به تسدريج از مصر و یمن، از اوایل قرن یازدهم میلادی، به کشور اخیرالذکر مهاجرت کرده‌اند. در هندوستان (گجرات) بیش از ۱۵۰ هزار نفر مستعلیه اقامت دارند. ایشان را در آنجا «بهارا» یعنی «بازرگانان» می‌نامند (از کلمه *Vohoru* که در زبان گجراتی به معنی «تجارت» است) و این خود معرف ترکیب اجتماعی این فرقه در این ایام است.

هر دو شاخه اسماعیلیه امروزی مبدل به فرقه‌های مسالمت‌جویی شده‌اند و هیچ وجه مشترک و رابطه‌ای با نهضت‌های دموکراتیک و ضد استعماری کنونی ندارند. محمدشاه آقاخان چهل و هفتمین امام نزاری که اخیراً درگذشته (۱۸۷۷ - ۱۹۵۷ م) در انگلستان تحصیل کرده بود. وی خدمات بزرگی به حکومت و مقامات انگلیسی در هندوستان کرد و از طرف ایشان به لقب «سر» ملقب گشت.

فرق غلات شیعه بسیارند. همه ایشان به «حلول» و «تناسخ»^۱ و همچنین تقسیم مؤمنان به خواص و عوام (به نام‌های مختلف) معتقدند و تشریفات دینی اسلامی و مراعات ممنوعیتها و حضور در مسجد رازد و نفی می‌کنند. غلات شیعه در عوض و به جای تشریفات مزبور از خود تشریفاتی ابداع و ایجاد کرده‌اند (که در فرقه‌های مختلف متفاوت است). و دیگر اینکه ایشان اصل «تقیه» و اختفای مذهب خویش و استتار عقیده را قبول کرده‌اند. غلات شیعه از ترس تعقیب عادتاً خویش را سنی یا (در زمان صفویه) شیعه میانرو معرفی می‌کردند. گاه نیز صورت ظاهر جرگه‌های اخوت صوفیان همچون پرده استاری مورد استفاده ایشان قرار می‌گرفته و خود

را به آن محافل متسبب می نمودند. در اینجا فقط به شرح بعضی از «غلات» - یعنی آنهایی که در ایران وجود داشته اند - می پردازیم.

یکی از فرق «غلات» دوران متقدم، فرقه خطایه است که به نام ابوالخطاب محمدنالا سدی مسمی گشته است. وی به امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق (ع) نزدیک بود. و چون ابوالخطاب برای امام زبور مقام الوهیت قائل شد امام جعفر صادق وی را از نزد خود راند. آنگاه ابوالخطاب فرقه ویژه ای تأسیس کرد و خویشان را مظهر خداوند خواند. به گفته او محمد (ص) صفت و شایستگی پیامبری خویش را به علی (ع) داده و [به اعتقاد او] گویا امام جعفر صادق شایستگی خود را به ابوالخطاب تفویض کرده است. وی منکر وراثت علویان در مورد امامت بوده و می گفته که امامت علی (ع) و دیگران به سبب شایستگی روحانی ایشان بوده نه وراثت تنی و پیامبران و ائمه مظهر الهی هستند. ابوالخطاب و پیروان وی با سنگ و کارد علیه لشکریان امیر کوفه وارد نبرد شدند، و بدیهی است که منکوب و متفرق گشتند. ابوالخطاب دستگیر شد و شمع - آجینش کردند و زان پس جنازه اش را آتش زدند و سرش را به بغداد فرستادند (۱۳۹ یا ۱۴۳ هـ). فرقه خطایه کماکان پس از مرگ وی وجود داشته و چیزی نگذشت که در عراق و ایران و یمن پیروان آن به بیش از ۱۰۰ هزار تن بالغ گردید. اعضای این فرقه فقط پیروان مذهب خویش را برحق می دانستند و مانند خوارج، به هنگام قیام، همه مردان و زنان و کودکان دیگران را بیرحمانه معلوم می کردند. این فرقه در قرنهای ششم و هفتم هجری هنوز وجود داشته.

فرقه دروزان که در ربع اول قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از اسماعیلیه منشعب شد، خلیفه فاطمی حاکم را خدای تعالی دانسته، و عقل کل و نفس کل را صورت «حاکم - خدا» می شمرده، و به تعالیم اسماعیلی خیانت کرده به صورت فرقه علیحده از نوع «غلات» در آمد، و در واقع دین مستقل التقاطی ابداع کرد. چون فرقه دروز هرگز نفوذ قابل ملاحظه ای در ایران نداشته و بعدها در لبنان محدود گردیدند در اینجا از آن سخن نخواهیم گفت.

درباره فرقه «نصیری» (انصاریه، علویه) که منسوب به ابن نصیر بوده و در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از شیعه امامیه منشعب شده، باید همین نکته را تکرار کرد. نصیریه بعدها در شمال غربی سوریه متمکن گشتند. تعالیم نصیریه عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات مردم زمان پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا احدی است مرکب از سه لایتنجری به اسامی «معنی» و «اسم» و «باب»، این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته. آخرین تجسم با پایه گذاری اسلام مصادف شد: و آن احد سه گانه لایتنجری در وجود علی (ع) و محمد (ص) و سلمان پارسی تجسم یافت. بدین سبب تثلیث مزبور با ترکیب حروف «عس» معرفی می شود (که ع. م. س. حروف اول اسامی ایشان است). نصیریه تاسخ را قبول ندارند. نصیریه نیز مانند دروز که بعد از دست «روحانی» منقسم می گردند،

بعد و طبقه تقسیم می‌شوند: یکی «عامه» و دیگری برگزیدگان یا «خاصه». «خاصه» از خود کتب مقدسی دارند و مضمون آنها را تأویل می‌کنند و برای عامه مکشوف نمی‌سازند. مراسم مذهبی را امامان شبانه بر بلندیا در بقاعی که «قبه» نامیده می‌شوند برگزار می‌کنند. قبه‌ها علی‌الرسم بر مقابر اولیاءالله قرار دارند. در مذهب نصیری به مأخوذ اتی (یا بهتر بگویم بقایایی) از مسیحیان دیده می‌شود: از قبیل بزرگداشت عیسی همچون مظهر خداوند، بزرگداشت حواریون مسیح و عده‌ای از اولیاءالله و شهیدان مسیحی و اعیاد (تولد مسیح، عید فصح و غیره) لیترجیا و تمعید و غیره.

در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی فرقه‌ای از غلات شیعه به نام «حروفیه» در ایران معروف شد. مؤسس این فرقه فضل‌الله استرآبادی بوده (متولد در حدود سال ۷۴۱ ه.ق. و در سال ۷۸۸/۷۸۹ ه.ق. به تبلیغ «وحی جدید» خویش پرداخت). به گفتهٔ برخی منابع، از طرف تیمور به شیروان تبعید شد و در آنجا میرانشاه پسر تیمور وی را در سال ۷۹۷ ه.ق. به دست خود کشت. بدین سبب حروفیون کینه و نفرت خاصی به دودمان تیموریان و به ویژه میرانشاه داشتند و وی را «مارانشاه» می‌خواندند و معتقد بودند که دجال هم اوست. فضل‌الله استرآبادی ملقب به «حروفی» متفکری مستقل بوده و افکار تازه داشته و بیان کرده و نویسنده‌ای پرکار بوده است. از تألیفات او معروفتر از همه «جاویدان کبیر»^۱ است که بخشی از آن به لهجهٔ استرآبادی زبان فارسی و بخشی دیگر به زبان عربی نوشته شده.

نفوذ این فرقه به سرعت در سراسر ایران و آذربایجان و ترکیهٔ عثمانی و سوریه بسط یافت. شاگرد فضل‌الله به نام علی‌الاعلی (متوفی به سال ۸۲۲ ه.ق) در ترکیهٔ عثمانی پایهٔ تبلیغات حروفی را بنا نهاد. پیروان این فرقه بیشتر از پیشوران و متوران شهری بوده‌اند. وصف خاص فرقهٔ حروفی همانا شرکت مردم پیشرو و روشنفکر در فعالیت آن بوده‌است. نسیمی، شاعر آذربایجانی (که در سال ۸۲۰ ه.ق در حلب به سیاست دردناکی مقتول شد) و شاعران ترک‌زبان، تمنایی (که او هم اعدام شد) و رفیعی از اعضای این فرقه بودند. ظاهراً شاعر مشهور ایرانی سید قاسم ملقب به قاسم انوار (از ۷۵۷ تا ۸۳۷ ه.ق) که به زبانهای گیلکی و آذربایجانی نیز اشعاری داشته و در آغاز صوفی و شیعهٔ امامی بوده، با حروفیون مربوط بوده است. وی شاگرد شیخ صدرالدین اردبیلی (متوفی به سال ۸۷۹ ه.ق) نبای دودمان صفویه بوده. قاسم انوار در خانقاهی که در هرات تأسیس نموده بود اصل اشتراك اموال را معمول داشت و سفرهٔ عام گسترده.

نویسندگان حروفی میراث ادبی یزرگی از خود باقی‌گذاشته‌اند و شش کتاب ایشان اصلی

۱- فهرستها در کتابخانه‌های استانبول (ایاصوفیه) ولیدن و کمبریج محفوظ است.

شمرده می‌شوند و از آن جمله است: «جاویدان کبیر»، «محرم نامه» (در حدود ۸۲۹هـ) که به لهجه استرآبادی نوشته شده، «عشق نامه» (در حدود سال ۸۳۴هـ) و «هدایت نامه». دو کتاب اخیراً لذکر را فرشته زاده (متوفی به سال ۸۷۴هـ) شاگرد فضل‌الله استرآبادی به زبان ترکی نوشته است. بعضی از رسالات حروفیون را کلمان‌هوار شرقشاس فرانسوی منتشر کرده است. متون با ترجمه فرانسوی و ملاحظات و حواشی^۱ و تحقیقی که دانشمند مرشاس ترک دکتر رضا توفیق (معروف به فیلسوف رضا) به زبان فرانسه نوشته است.^۲

اصول و مبادی معتقدات حروفیون در «محرم نامه» و دیگر رسالات آن فرقه بیان شده است، و بنابر آن کاینات الی‌الابد موجود است. مبدأ الهی در آدمی و حتی در صورت او منعکس است و آدمی مانند خداوند آفریده شده. حرکت کاینات و تاریخ بشر دورانی ادواری دارند. و هر دوره با ظهور آدم آغاز می‌گردد و به «قیامت» پایان می‌یابد. مبدأ الهی در آدمیان به صورت ارتقاء تدریجی و به اشکال پیامبری و اولیائی^۳ و تجسم و حلول خداوند در آدمی و یا، در واقع، خدایی در می‌آید. آخرین پیامبر محمد (ص) و نخستین کس از اولیاء الله علی (ع) و آخرین نفر ایشان امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه بوده است.^۴ فضل‌الله استرآبادی نخستین خدای مجسم است. حروفیون معنی عرفانی و باطنی حروف لقبای عربی را از اسماعیلیان به‌وام گرفتند. و نام فرقه از آن مأخوذ است. حروف مظهر باطنی و عرفانی ادوار دوران عالم است. گذشته از این، اهل فرقه مزبور در حروف القبا علامات باطنی خطوط و اشکال صورت آدمی را می‌دیدند. حروفیون تحت تأثیر شدید صوفیگری نیز قرار داشتند.

چیزی نگذشت که فعالیت فرقه حروفیون با حفظ شکل مذهبی خود در مسیر ضد فتوادی افتاد و در عین حال رنگ خصومت شدید علیه دولت تیموریان داشت - یعنی مخالف قوی-ترین دولت فتوادی آن زمان بود. حروفیون می‌گفتند که «دجال» به صورت میرانشاه تیموری ظهور کرده و هلاک شده است و باید ظهور قائم را که مهدی نیز هست به همین زودیها منتظر بود.^۵ او باید حکومت عدل و برابری عمومی را بر روی زمین حکمفرما سازد و در زمان وی تجاوز و ظلم انسانی به حق انسان دیگر وجود نخواهد داشت. در رساله «محرم نامه» سابقاً لذکر در این باره چنین گفته شده است: «از دیرباز تا امروز آنان (حروفیون) چشم به راه قائم ائمه هستند که در حدیث نام دیگری هم برای وی آمده و مهدیش خوانده‌اند و آنها

۱- Textes houroufis, édités et traduits par Clément Huart. Leyden London 1909 (GMS.) ۲- Dr. Riza Tewfiq (Feylesuf Riza) Étude sur la religion des Houroufis.

۳- در تالیف سنیا پیامبران بالاتر از اولیاء الله هستند ولی برعکس حروفیون معتقدند که اولیاء الله در مقام مظهریت خداوندی بالاتر از پیامبراند. ۴- حروفیون امام دوازدهم محمد را قبول نداشته‌اند. هـ

میرانه مدرس سال ۸۵۶هـ (۱۴۵۸م) در برید سردود، علیه لشکریان سلطان احمد جلایری و متوجه او امیر قرايوسف قره‌قویونلو، کشته شد. هـ از این بیان مؤلف معلوم می‌شود حروفیون به امام قائم «امام دوازدهم» نیز معتقد بوده‌اند.

می‌گویند که او صاحب سیف است و درباره وی این حدیث آمده است. «یظهر فی آخر الزمان احد اولادی، اسمه اسمی و خلقه خلقی، یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً» - یعنی. در آخر الزمان یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقش خلق من است و زمین را به داد می‌آورد چنانکه اکنون به ظلم و جور آکنده است. آنان معتقدند که وی با شمشیر ظلم را که تجاوز برخی از آدمیان به حقوق برخی دیگر است برمی‌اندازد.^۱ از این مطالب پیداست که سرنگون ساختن اساس ظلم (فتوایلزم) را حروفیون به صورت قیامی مسلحانه و پیروز در تحت رهبری مهدی در مخیله متصور می‌کردند.

در کتاب فارسی قرن نهم هجری به نام «مجله فصیحی» منقول است که در مسجد جامع هرات به جان سلطان شاه رخ تیموری (از ۸۰۸ تا ۸۵۱ ه. حکومت کرد) سوء قصد شد و شخصی مجهول زخمی به شکم او وارد آورد (در سال ۸۳۰ یا ۸۳۱ ه.). سلطان زنده ماند ولی تا آخر عمر از درد معده نالان بود. در آن گیرودار یکی از خنمام سلطان، از فرط هیجان سوء قصدکننده را کشت و این خود تحقیق را مانع شد. معیناً کلیدی در جیب سوء قصدکننده یافتند و به یاری آن خانهای را که وی اتاقی در آن کرایه کرده بود پیدا کردند و هویت او را معلوم ساختند. وی احمد لُر نام داشت و یکی از حروفیون و مرید فضل الله استرآبادی بود. معلوم شد که محفل مخفی از حروفیون وجود دارد و نمایندگان برجسته متورین محل در آن عضویت دارند. مولانا معروف خوشنویس را به حبس در برج قلعه اختیارالدین هرات محکوم نمودند و دیگر اعضای محفل را (که نوه فضل الله نیز در میان آنها بوده) اعدام کرده و اجسادشان را سوزانیدند.^۲ قاسم انوار شاعر ایرانی پیش گفته نیز مظنون واقع شد که به جرگه حروفیون بستگی دارد، ولی چون برای اثبات این اتهام دلیلی وجود نداشت شاعر مزبور را از خراسان تبعید کردند و وی به سمرقند رفت و همانجا درگذشت.^۳

چیزی نگذشت که حروفیون بر اثر تعقیبات و زجر و کشتار از صفحه خاک ایران نابود شدند، ولی در ترکیه عثمانی ریشه دواندند. گرچه در آنجا هم گاه و بیگاه مورد زجر و آزار قرار می‌گرفتند (به ویژه در زمان سلطان محمد دوم، ۱۴۵۱ - ۱۴۸۱/۱۴۸۶) حروفیون به استتار عقیده پرداختند و به پیروی از اصل تقیه همه جا خویش را گاه به صورت شیعه و گاه سنی و گاه صوفی معرفی می‌کردند. ایشان در ترکیه موفق شدند در میان سران فرقه درویشان بکتابی

۱- رجوع شود به: متون حروفیون، متن ص ۲۹، ترجمه فرانسه ص ۶۳. ۲- از نظر گاه سنجان سوزاندن آدمی یا جنازه از (دینا براین محروم ساختن او از تدفین به رسم مسلمانان) بزرگترین توهین شمرده می‌شد. هیزمی که بدین منظور آتش می‌کردند مطهر آتش جهنم بوده که چشم پاره روح مردگان بوده است. ۳- ا. گ. براون در شماره مخصوص مجله *Museum* چاپ Cambridge University press در سال ۱۹۱۵ ترجمه کامل این قطعه از مجله ضمیمه را نقل کرده است. رجوع شود نیز به: خوانده میر، مجل سوم بخش ۳، چاپ بیسی، سال ۱۲۷۳ ه. ق. ص. ۱۲۷-۱۲۸.

نفوذ کنند. این فرقه به روایتی در آغاز قرن هشتم هجری، توسط خواجه بکاش که تاحدی وجودی افسانه‌ای است تأسیس گشته بود. در اویش بکاشیه در سراسر ترکیه و شهر قسطنطنیه نفوذ فراوان داشتند، زیرا با صفت مقتدر لشکری ینی‌چریها مربوط بوده‌اند. فرقه بکاشیه رسماً سنی و صوفی بوده ولی میان اعضای برگزیده و خواص آن، اصول مخفی صوفیگری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده و اصول مزبور جز تعالیم - اندکی دگرگون شده - حروفیون چیز دیگری نبوده^۱.

ظاهراً پیدایش یکی دیگر از فرق غلات شیعه (به عقیده و. ف. مینورسکی) که در ایران و سرزمینهای همسایه آن و میان آذربایجانیان و ترکان و کردان و فارسی زبانان رواج و افریافت مربوط به قرن نهم هجری بوده است. اهل این فرقه خویشتن را «اهل حق» می‌نامیدند. ولی ایرانیان شیعه آنان را علی‌اللهی می‌خواندند. فرقه مزبور به چندین فرقه فرعی تقسیم می‌شود که در هر محل به نامی مسمی شده است: در ترکیه به نام «قرلباش» (به خاطر شرکت آن در نهضت قرلباش در قرنهای نهم و دهم هجری)^۲ و در آذربایجان به نام قره قویونلو (به نام اتحادیه قبایل ترکمن که ظاهراً فرقه مزبور در میان ایشان به وجود آمد) و گورنلر (ترکسی - یعنی «بینندگان»)، و در ناحیه رضائیه به نام «ابدال بی»، و در قزوین به نام «کاکاوند» و درمازندران به نام «خوجهوند» و غیره.

عده‌ای از محققان روسی و شوروی نیز معتقدات و تشریفات مذهبی فرقه مزبور را مورد مطالعه قرار داده‌اند^۳. فرقه علی‌اللهی تاکنون نیز در سراسر ایران بسط دارد، گرچه اعضای آن عقیده خویش را پنهان می‌دارند و رسماً جزو شیعیان امامیه شمرده می‌شوند. افراد فرقه علی‌اللهی یا اهل حق بیشتر از روستاییان و صحرانشینان (ایلات) و در شهرها پیشه‌وران و سوداگران خرده‌پا هستند. این فرقه از لحاظ منشأ، ارتدادی بوده که از محیط خلق ریشه گرفته و در طی قرنهای نهم و دهم هجری فعالانه قرلباشان شیعه را علیه دولتهای سنی - آق قویونلو و امپراطوری عثمانی - یاری می‌کرده است. در سراسر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم میلادی، ترکان آسیای صغیر که از غلات شیعه بوده‌اند علیه امپراطوری اخیر الذکر (عثمانی) دائماً علم عصیان برمی - افراشتند. اکنون این غلات به فرقه مسالمت کاری تبدیل یافته‌اند و مرکز عمده ایشان کرمانشاه است، ولی عده اعضای فرقه در تهران و دیگر شهرها و نقاط روستایی نشین ایران و آذربایجان

۱- برای شرح مفصل مربوط به حرفیه رجوع شود به:

E. G. Browne. "A Literary History of Persia" T. III ۳۶۵-۳۷۵، ۴۴۹-۴۵۲ ص

E. J. Gibb. "A History of Ottoman poetry" T. I, London 1901 ۳۳۶-۳۸۸ ص

رجوع شود به تألیف یاد شده رضا توفیق نیز. ۲- به فضل هشتم رجوع شود. ۳- و. آ. ژوکوسکی

«فرقه اهل حق در ایران»؛ و. ف. مینورسکی «مدارکی برای مطالعه فرقه‌ای «اهل حق» یا «علی‌اللهی» (همچنین در دیگر تألیفات همین مؤلف)؛ و. آ. گاردلوسکی، «قره قویونلو».

و کردستان نیز اندک نیست.

برخی از مؤلفان اروپای غربی فرقه علی‌اللهی و نصیریہ را یکی دانسته‌اند. ولی پس از تحقیقاتی که پژوهندگان روسی به‌عمل آورده‌اند باید این نظر را مردود شمرد. آنچه «اهل حق» و «نصیریہ» را متحد می‌سازد همانا خدا دانستن علی (ع) است که ویژگی مشترک همه فرق غلات شیعه است. ولی این دو فرقه (اهل حق و نصیریہ) در کاینات شناسی و اصول عقاید و تشریفات مذهبی به‌هیچ وجه یکسان نیستند.

ظاهراً اهل حق برخی از تعالیم اسماعیلیه را حفظ کرده‌اند: عالم و آدمی نتیجه پنج صلور (یا فیضان) متواتر باری تعالی است. خداوند کاینات را با وجود خود انباشته. خداوند با علی (ع) که از ازل وجود داشته پیوستگی ناگسستی دارد. علی (ع) به‌طور لاینقطع نه تنها در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) تجسم یافته (و بیشتر فرقی که از نوع غلات بودند چنین فکر می‌کردند)، بلکه در وجود همه انبیا و زان پس در ائمه و اولیاء الله حلول کرده است. ضمناً شاه اسماعیل مؤسس دولت صفوی را تجسم «علی-الله» می‌شمارند (و در زمان حیات او هم می‌شمردند). شخصی به‌نام شاه محمد (محمد) - که مروی است و در فاصله قرن یازدهم و دوازدهم هجری می‌زیسته - آخرین تجسم «علی-الله» بوده. «علی-الله» باری دیگر در وجود امام دوازدهم - مهدی - که باز خواهد آمد، حلول خواهد نمود.

و آ. گاردلوسکی تعالیم این فرقه را چنین وصف می‌کند: «مطاب اصلی تعالیم اهل فرقه عبارت است از شناخت لاینقطع الوهیت علی و آمد و شد علی بر زمین... علی نه تنها شخصاً خداست، بلکه به‌طور کلی مبدأ الهی است که همه جا هست و همه چیز را به‌خوشتن انباشته می‌کند. فقط در میان عامه خلق افکار انتزاعی فلسفی به‌شکل الوهیت علی مجسم می‌گردد»^۱.

طبق تعالیم «اهل حق» دو مبدأ در وجود آدمی در حال مبارزه هستند، یکی «عقل» و دیگر «نفس» (به‌معنی «شور» و «احساس» - که یکی از معانی آن است) حیات بعد از مرگ وجود ندارد و بهشت و دوزخ ایمایی است به‌معرفت و علم (به‌معنی دینی آن) و جهل. آدمی را پس از مرگ تناسخ در انتظار است. موازین اخلاقی همانا پیروزی مبدأ عقلی است بر نفس و همچنین رحم و همدردی به آدمیان. همه اهل حق تعدد زوجات را رد می‌کنند و با یک زن می‌سازند و طلاق را جایز نمی‌دانند. زنان با صورت گشاده در رقصهایی - که ظاهراً جنبه تشریفات مذهبی دارد - شرکت می‌کنند.

در رأس این فرقه فرعی «پیران» که مقامشان موروثی است قرار دارند و «خادمان» دینی در برگزاری تشریفات مذهبی ایشان را یاری می‌کنند. بزرگداشت و پرستش بیشه‌ای مقدس و

مراقد اولیاء الله در میان اهل این فرقه رواج دارد. در مجالس مخفی که عادتاً شبانه برگزار می‌شده «قربانی» به عمل می‌آمد، سفرهٔ عام بر حسب تشریفات مذهبی گسترده می‌شد و شیرینی و دوغ و گاه پنیر و برنج و گوشت ذبیحهٔ گاو نر و گوسفند و یا خروس صرف می‌گشت. شاید این سفرهٔ تشریفاتی از «آگایه» («شب محبت» که بعدها لیترجیا از آن به وجود آمد) دوران متقدم مسیحیت اخذ شده بوده، منتهی نه مستقیماً بلکه به واسطهٔ سفرهٔ تشریفاتی اخوتی که فرمطیان می‌گسترده. به عقیدهٔ اهل این فرقه، این سفرهٔ عام ذرات مبدأ الهی را به شرکت کنندگان منتقل می‌کند. گاه پیش از گستردهٔ سفرهٔ عام سماع می‌کردند که «ذکر جلی» درویشان و ترقص و سماع خلیستوفهای^۱ روسیه را به خاطر می‌آورد. اینجا هم این ترقص و سماع و حال و شور با فریادهای «علی» و «حق» و حرکات تشنج آمیز و خودآزاری (اخگرسوزان در دهان نهادن و غیره) به آهنگ آلات موسیقی زهی توأم بوده است.^۲

اهل این فرقه کتب مقدمی دارند که پنهان می‌کنند. و از آن میان کتاب اصلی «سرانجام» نام دارد که ظاهراً در ناحیهٔ کرمانشاه نوشته شده. میان اهل فرقه گونه‌های از منظومه‌های مدحیه به اقتضای «الله علی» و برخی از «تجسم»‌های وی شایع است. اعضای این فرقه تاریخ خویش را خیلی قدیم تر از آنچه در منابع ومتون آمده می‌دانند. و می‌گویند که شاعر نامی خلق بابا-طاهر عربان (در فاصلهٔ قرن چهارم و پنجم هجری) به فرقهٔ ایشان منتسب بوده است.

۱- فرقه‌ای مسیحی که در اواسط قرن هفدهم در روسیه به وجود آمد و جنبهٔ میسٹیک داشت و معتقد به تجدید حیات ابدی مسیح بود. در اواخر قرن نوزدهم به عنوان فرقه‌ای مستقل از میان رفت. ۲- برای آشنایی با سماع اهل حق گذشته از تألیفات پیش‌گفته رجوع شود به: یو. ن. مار، «سماع فرقهٔ اهل حق» ص ۲۴۸-۲۵۴.



www.golshan.com

عرفان در اسلام (تصوف و درویشی)

از کلمه عرفان (مبستیک) یا مبستیزم «از کلمه یونانی *Μυστικός* که به معنی «مرموز، پنهانی، مخفی» است و به فارسی «عرفان» ترجمه شده) عادتاً جهانی دینی خاصی مفهوم می‌گردد که امکان ارتباط مستقیم و شخصی و نزدیک (و حتی پیوستن) و وصل آدمی را با خداوند، از طریق آنچه اصطلاحاً «شهود» و «تجربه باطن» و «حال» نامیده می‌شود، جایز و ممکن الحصول می‌شمارد. جریانات عرفانی و فلسفه‌های ایدآلیستی که از عرفان متأثر شده‌اند و در تحت لفاظه ادیان مختلفه، به‌ویژه در عهد نئودالیزم، پدید آمدند، از این گونه‌اند:

— فلسفه نوافلاطونی، در دین التقاطی «یونانی-رومی» (از قرن سوم میلادی)

— در عالم مسیحیت شرقی از قرن چهارم تا هفتم میلادی. یفرم سیرین، اسحق سیرین، یوآن لستویچنیک و غیره.

— مجمع دیونیس کاذب در قرن چهاردهم (که فلسفه نوافلاطونی را دستکاری کرده با روح مسیحیت سازش داد) یا ایسی‌خاستها.

— در روسیه قرنهای پانزدهم و شانزدهم میلادی. نیل سورسکی و پیروان او که به اصطلاح «بی‌طمعان» نامیده می‌شدند.

— در عالم مسیحیت غربی در قرن نهم میلادی، یوآن اسکوت اریگنس، در قرنهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم فرانسیس داسیز، رایموند لولی، میستراکهارت، ریسبروک اعجوبه، تائولر، سوزو، توماس کمپی، و غیره.

— در میان یهودیان قرون وسطی—کابالیستها که پیروانی میان مسیحیان نیز داشته‌اند.

— در کیش هندی از قرن نهم به بعد—شان کاراچاریا و فلسفه «ودانتا» یا «آدویتا» (توحید) که وی پدید آورده بوده.

بهرغم اختلافی که در معتقدات دینی وجود دارد، جریانات عرفانی که در چارچوب ادیان مزبور پدید آمده‌اند بسیار متشابه به نظر می‌رسند. توجیه این مشابهت کمتر مربوط به مأخوذات فرق و جریانات مزبور است از یکدیگر، و بیشتر به طرق مشترک تکامل داخلی معتقدات مذهبی در شرایط و محیط جوامع فتودالی بستگی دارد. عرفا غالباً چندان اهمیتی برای شکل ظاهر دین (اسلام و یا مسیحیت و غیره) و تشریفات آن قائل نبودند و بدین سبب گاه مورد بدگمانی و حتی دشمنی روحانیان رسمی دین قرار می‌گرفتند. جریانات عرفانی تقریباً همیشه با زهد و فکر «دست شستن از دنیا» (به بعد رجوع شود) مربوط و توأم بوده‌اند.

عرفان در اسلام بیش از مسیحیت اهمیت و انتشار یافت. در سرزمینهای اسلامی نهضت عرفانی به نام و عنوان کلی صوفیگری معروف است. به عقیدهٔ بیشتر اسلام‌شناسان کلمهٔ صوفیگری (عربی = تصوف) از لغت «صوف» که به معنی «پشم» است (یا لباس خشن پشمی) می‌آید. (عربی در باب ۵، از «صوف» - «تصوف» ساخته شده به معنی «لباس پشمینه یا صوف در بر کردن» که اصطلاحاً «صوفی شدن و صوفیگری» است) استعمال کلمهٔ «طریقه» (عربی، به معنی لغوی «راه» و اصطلاحاً «راه عرفان» «اسلوب و اساس عرفان»، کلمهٔ عربی - فارسی «طریقت» از ریشهٔ عربی «طرق» که یکی از معانی آن «رفتن و به راه افتادن» است) به جای «تصوف» نیز رایج است. اصطلاحات «طریقه» و «طریقت» به معنی آماده کردن فرد برای پیمودن راه صوفیگری، و همچنین مکاتب مختلف صوفیگری که با یکدیگر قرابت دارند، و جرگه‌های اخوت درویشان که به آنها مربوط هستند، نیز هست.

تألیفات تحقیقی به زبانهای اروپای غربی در بارهٔ تصوف بسیار وسیع است. در ظرف دهه‌های اخیر تألیفات علمی به زبانهای شرقی نیز پدید آمده. تحقیقاتی که روسها قبل از انقلاب در تصوف به عمل آورده‌اند عبارت است از آثار معدود و آ. ژوکوسکی و آ. ا. کریمسکی و آ. ا. اشمیدت. در واقع تألیفات خاصی در تجزیه و تحلیل معتقدات و ریشه‌های اجتماعی و تاریخ جریانهای مختلف صوفیه فعلاً وجود ندارد، مگر کتابی که شادروان ا. ا. برتلس^۱ در این باره نوشته و همچنین آثار معدودی که به طور ضمنی رابطهٔ جریانات گوناگون تصوف را با نهضتهای خلق در کشورهای مشرق زمین مورد بازدید قرار داده‌اند.

محققان غربی (و پژوهندگان روسی پیش از انقلاب) نسبت به تاریخ تصوف علاقهٔ عظیمی^۲ ابراز داشته و می‌دارند، ولی این علاقه به مطالعهٔ معتقدات و اصطلاحات صوفیه و تاریخ فلان یا بهمان شاخهٔ آن، و بیش از همه بررسی مسائل مربوط به منشأ و ریشه‌های افکار صوفیه محدود

۱- رجوع شود به، ا. برتلس «تصوف و تألیفات مربوط به صوفیگری» مسکو ۱۹۶۵. ۲- تاحدی این علاقه بر اثر بازگشت دینی و گرایش به سوی ایدئالیزم و عرفان در قشرهای بالای جوامع سرمایه داری غرب در طی ۶۰-۷۵ سال اخیر تقویت شده است.